

رهایی در گرو هژمونی طبقه‌ی کارگر است!

پارسانیک‌جو

هم اکنون تحت سیطره‌ی نیروی بت‌واره‌ی سرمایه، تار و پودِ مناسبات و هستی اجتماعی در گستره‌ی جهان، بیش از پیش از خود بیگانه و شیء‌واره گشته است. سرمایه نه فقط سلطه‌ی ویرانگر خود، بل سایر مناسبات سلطه را نیز تولید و باز تولید می‌کند و به خدمت خود در می‌آورد. بر این پایه، امروزه بیش از گذشته رهایی از هر گونه سلطه‌ای در تحلیل نهایی تنها با در هم شکستن سلطه‌ی سرمایه ممکن و میسر است.

اکنون نزدیک به چهار دهه است که بحران ساختاری سرمایه، خوابِ دوران خوش و طلایی را در چشم خون‌بار جهان سرمایه می‌شکند. تمامی راه حل‌های بورژوازی برای برون رفت از بحران موجود تنها چهره‌ی کریه سرمایه را عریان تر کرده است و جز گسترده تر کردن دامنه‌ی بحران و تعمیق قطب بندی‌های طبقاتی در عرصه‌ی جهانی حاصلی در بر نداشته است. در واقع رخداد‌های سه دهه‌ی گذشته موبد این حقیقت است که اکنون سرمایه خود، مهم ترین مانع خود گستره‌ی سرمایه است. بر این پایه می‌توان گفت، جهان سرمایه، جهانی است پیر و سست بنیاد. به عبارت دیگر سرمایه به انتهای تاریخ حیات خونین خود رسیده است. اکنون در گستره‌ی جهان، اراده‌ی معطوف به رهایی اکثریت مطلق جامعه‌ی جهانی، سلطه‌ی سرمایه را به چالش کشیده و یک صدا فریاد می‌زنند جهانی دیگر ممکن است، جهان انسان‌های آزاد و برابر.

سرمایه نه فقط سلطه‌ی خود بل اردوی گورکنان خود را نیز بیش از پیش جهانی کرده است. بر این پایه در شرایط کنونی بیش از گذشته در عرصه‌ی پیکار طبقاتی، هم بسته گی جهانی (انترناسیونالیسم) در استراتژی انقلاب کارگری نقشی محوری یافته است. در نتیجه یکی از تکالیف ضروری هر شکل رادیکال کارگری و سوسیالیستی در هر واحد از جغرافیای سیاسی جهان سرمایه (کشور)، پیوند یافتن و پیوند زدن جنبش‌های کارگری و سوسیالیستی در سطح جهانی است. در حقیقت هم اکنون جنبش سوسیالیستی با یک فرصت و آزمون بزرگ تاریخی روبرو است: فرصت تبدیل شدن به نیرویی هژمونیک در متن گسترده ترین جنبش ضد سرمایه داری.

جامعه‌ی ایران، با تمام خود ویژه گی‌های تاریخی تحقق پروسه‌ی سلطه‌ی سرمایه در آن، یکی از واحدهای سیاسی و اقتصادی دنیای سرمایه است. واحدی که اکنون یکی از کانون‌های فعال پیکارهای دموکراتیک و طبقاتی در جهان است. جامعه‌ی ایران، به رغم حاکمیت خون‌بار سرمایه‌ی اسلامی، توانسته است خود را در هیات جنبش‌های دموکراتیک و طبقاتی تعریف و سازمان دهی کند.

در شرایط کنونی از سویی بحران و رکود مزمن اقتصادی؛ بیکاری چند میلیونی و بیکار سازی‌های دامن گستر؛ چرخه‌ی روز به روز گسترش یابنده‌ی فقر، فحشا، اعتیاد، خشونت و جنایت؛ و از سوی دیگر اعتراضات روز افزون و همه روزه‌ی توده‌های کار و زحمت، زنان، جوانان، دانشجویان، روشنفکران و اقوام تحت ستم؛ ایران را به آتش فشانی تبدیل کرده که کابوس وقوع انقلاب سرخ در آن، آرامش را از بورژوازی در قدرت و اپوزیسیون ربوده است. بورژوازی در قدرت را مجبور کرده بر سر نیزه بنشیند و بورژوازی در اپوزیسیون را هم بر آن داشته که یا به توهم اصلاح و استحاله دل خوش کند

یا به مداخله‌ی ناجی امپریالیستی دخیل ببندد. برای بورژوازی در قدرت و اپوزیسیون، انقلاب سرخ، میوه‌ی ممنوعه‌ی ای است که مدام باید توده‌ها را از وقوع آن هراساند و منع کرد. در چنین شرایطی فعال شدن تضادهای طبقاتی، جنسیتی، نسلی و ملی از یک سو و انباشت مطالبات دموکراتیک و سوسیالیستی در جنبش‌ها و اعتراضات دموکراتیک و طبقاتی از سوی دیگر، فرصتی تاریخی برای تحقق آلترناتیو سوسیالیستی فراهم کرده است. فرصتی که تحقق آن در گرو تبدیل شدن طبقه‌ی کارگرایان به نیروی هژمونیک جنبش دموکراتیک و سوسیالیستی است. در نتیجه در شرایط کنونی تکلیف و رسالت تاریخی و محوری تمامی کارگران سوسیالیست و سوسیالیست‌های کارگری، تلاش برای تحقق هژمونی کارگری است. پرسشی که هم اکنون در مقابل ماست این است که نیروها و گرایش‌های کارگری و سوسیالیست با چه درکی از سوسیالیسم می‌توانند، طبقه‌ی کارگر را در این امر یاری دهند؟

خود رهانی و خود رهبری

بی‌شک نیروها و گرایش‌هایی که هنوز خود را ناجی و رهبر طبقه‌ی کارگر می‌دانند در این بین جایی ندارند. چرا که اینان هم‌واره خود بخشی از معضل طبقه‌ی کارگر بوده و هستند. مساله این است که کارگران تنها به دست خود می‌توانند و باید رها شوند. بر این پایه نیروها و گرایش‌هایی می‌توانند طبقه‌ی کارگر را در مسیر خود رهانی و خود رهبری، یاری دهند، که به خود رهانی و خود رهبری طبقه‌ی کارگر باور داشته باشند و خود را ناجی و رهبر نیندارند.

سازمان یابی مستقل طبقه‌ی کارگر

به باور من نیروها و گرایش‌هایی که سازمان‌یابی و هویت سیاسی کارگران را جز در مدار بسته‌ی فرقه‌ی خود به رسمیت نمی‌شناسند، و محور وظیفه‌ی خود را نه یاری‌رسانی به سازمان‌یابی مستقل کارگران، بل عضوگیری برای فرقه‌ی خود می‌پندارند. نمی‌توانند در صف نیروهایی قرار گیرند که وظیفه‌ی خود را یاری‌رسانی به خود سازمان‌یابی مستقل طبقه‌ی کارگر می‌دانند. چرا که در حقیقت هم آن‌گونه که تجربه‌ی تا کنونی نشان داده است این نیروها و گرایش‌ها، هم‌واره منافع طبقه‌ی کارگر را قربانی منافع فرقه‌ی خود کرده‌اند و می‌کنند.

گسست از سوسیالیسم بورژوازی و خرده بورژوازی

بدون گسست پایه‌ای از روایت‌ها و تصورات ایده‌ئولوژیک و هم‌چنین سبک کار و افق سوسیالیسم بورژوازی و خرده بورژوازی نمی‌توان، فعال جنبش سوسیالیسم کارگری بود. سوسیالیسم، جنبش‌رهایی از سلطه‌ی سرمایه است، نه جنبش دموکراتیزه کردن سلطه‌ی سرمایه. سوسیالیسم جنبش نفی مناسبات سرمایه است، نه الگویی برای توسعه‌ی سرمایه. سوسیالیسم، علم شرایط‌رهایی کارگران است، نه تصورات ایده‌ئولوژیک دستگاه‌های حزب - دولت‌ها و دگم‌های قدرت‌گرای فرقه‌های سیاسی. سوسیالیسم جنبشی برخاسته از اعماق و معطوف به اعماق است، نه جنبشی نخبه‌گرا و نخبه‌پرور. سوسیالیسم جنبش مستقل اکثریت عظیم برای اعمال حاکمیت مستقل و مستقیم اکثریت عظیم است، نه جنبش فرقه‌های سیاسی تشنه‌ی کسب قدرت.

انقلاب و دولت کارگری

رهایی از بربریت سرمایه، امروزه نه یک آرمان تاریخی، بل یک بدیل تاریخی است. برای رهایی از سلطه‌ی سرمایه، تنها بدیل تاریخی بشریت تدارک و سازمان دهی انقلاب کارگری است. در حقیقت تدارک و سازمان دهی انقلاب کارگری، امر امروز جنبش سوسیالیستی است؛ نه آرمانی در آینده ای دور دست. بر این پایه آن چه باید محور سازمان دهی اراده‌ی مشترک نیروهای سوسیالیست قرار گیرد، تدارک و سازمان دهی انقلاب کارگری از همین امروز و مبارزه‌ی بی وقفه برای تحقق عملی آن است. نیروهایی که انقلاب پیشا روی جامعه‌ی ایران را انقلابی بورژوا - دموکراتیک و یا غیر بورژوایی، ولی هم چنان دموکراتیک ارزیابی می کنند، نیروهایی بورژوا - رفرمیست و مبلغ سازش طبقاتی هستند. سرشت بورژوا - رفرمیستی این استراتژی لیبرال - دموکراتیک را با اتخاذ هیچ تاکتیک رادیکالی نمی توان تغییر داد.

دولت کارگری، دستگاهی بوروکراتیک بر فراز طبقه‌ی کارگر و یا برای طبقه‌ی کارگر نیست، بل تجسم نهادهای مستقیم و خودگردان اردوی کار و زحمت و دولتی از طبقه‌ی کارگر است. بدین معنا دولت کارگری در حقیقت نا دولت است. رسالت تاریخی دولت کارگری محو مناسباتی است که زمینه ساز زایش و تداوم دولت است. به عبارتی دیگر، دولت کارگری با تولد خود، ناقوس مرگ تاریخی دولت را فریاد می زند. بر این پایه از نیروهایی که دولت کارگری را دولت حزب خود و یا ائتلافی از احزاب می پندارند و می خواهند تمام جامعه را در پیشگاه حزب - دولت به صف کنند، نمی توان انتظار یاری رسانی به تحقق خود حکومتی کارگران را داشت.

سوسیالیسم و دموکراسی

روایت‌های مسلط سوسیالیسم بورژوایی و خرده بورژوایی (روسی، چینی، آلبانیایی و...) در ستایش و دفاع از ساختارهای استبدادی و توتالیتار حاکم بر جوامعی که قدرت در دست شان بود

دموکراسی را امری بورژوایی قلمداد می کردند. غافل از آن که بورژوازی با لیبرالیزه کردن دموکراسی، خود دیر زمانی است که کمر به قتل دموکراسی بسته است. گرایش های سوسیال دموکرات نیز دموکراسی را محدود به عرصه سیاسی و تجلی یافته در رژیم های پارلمانتی و محصور در نظام بورژوایی و در قامت لیبرال دموکراسی می خواستند و می فهمیدند. اما حقیقت آن است که دموکراسی نه امری بورژوایی که امری پرولتری است، نه محدود به عرصه‌ی سیاست که در بر گیرنده‌ی کل حیات اجتماعی به ویژه عرصه‌ی تولید و توزیع اجتماعی است. و مهم تر آن که با نفی سلطه‌ی سرمایه در عرصه‌ی حیات اجتماعی است که امکان تحقق می یابد. آن هم در رژیمی مبتنی بر نهادهای خود گردان شورایی. **در حقیقت دموکراسی ساختار ویژه‌ی تحقق خود حکومتی اردوی کار و زحمت است.** بر این پایه می توان گفت، سوسیالیسم بدون دموکراتیزاسیون کل حیات اجتماعی قابل تحقق نیست. دموکراتیزاسیون کل حیات اجتماعی نیز بدون سوسیالیسم امکان تحقق ندارد. به عبارتی دیگر پیوند سوسیالیسم و دموکراسی پیوندی سرشتی و وجودی است، نه عارضی و مقطعی. با چنین درکی از پیوند سوسیالیسم و دموکراسی می توان به تحقق خود حکومتی طبقه‌ی کارگر یاری رساند.

حقوق مدنی و آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی

دموکراتیزاسیون کل حیات اجتماعی بدون تامین گسترده‌ی حقوق مدنی، تضمین و رعایت آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی و برابری حقوقی شهروندان، امری است ناممکن. از سوی دیگر نمی‌توان بدون ایجاد فرصت‌ها و امکانات برابر برای همه‌ی شهروندان؛ حقوق مدنی، آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی و برابری حقوقی را متحقق کرد. توزیع فرصت‌ها و امکانات برابر نیز تنها در شرایطی ممکن و میسر است که بتوان عرصه‌ی تولید و توزیع ثروت اجتماعی و نیروی کار را از سلطه‌ی سرمایه‌آزاد و رها کرد. در نتیجه در شرایط کنونی حتا امکان تحقق عملی حقوق مدنی، آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی و برابری حقوقی در گرو در هم شکستن سلطه‌ی سرمایه در عرصه‌ی تولید و توزیع اجتماعی است.

به باور من کم نیستند نیروها و فعالانی که باورهایی از این دست را پذیرفته‌اند. بر این پایه می‌توان همین نیروها و فعالان را نیروی یاری‌رسان طبقه‌ی کارگر و جنبش کارگری پنداشت. نیروهایی که می‌توانند نوید بخش حضور سازمان‌یافته‌ی گرایش سوسیالیسم کارگری و انقلابی در عرصه‌ی پیکار طبقاتی باشند. گرایشی که برای متمایز کردن صفوف جنبش سوسیالیستی و پیکار علیه دولت بورژوازی و جنبش بورژوازی، به طور مستقیم متکی به جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر است و خود را مدافع پیگیر تحقق انقلاب کارگری به رهبری و به دست طبقه‌ی کارگر می‌داند.

parsanikjoo@gmail.com